

طراحی الگوی «دولت» اسلامی

با استفاده از آیات قرآنی*

- علی واعظ طبسی^۱
- رضا عباس پور^۲

چکیده

ماهیت مفهوم دولت از منظر قرآن دربرگیرنده دو عنصر «امر و حکم» و «فرمانبری و پذیرش» بوده و از ارتباط آن دو با عنوان «عهد» و «میثاق»ی که بین انسان و خداوند وجود دارد یاد می‌شود. با این مبنا که پذیرش انسان و اراده او برای قبول «حکم» خداوند شرط لازم تحقق دولت و جامعه است. قرآن برای جوامع انسانی میثاق‌هایی را ذکر می‌کند که مبنای اطاعت انسان‌ها از خداوند، پیامبران و اولوالامر در حوزه فردی و اجتماعی است.

نگارندگان در این مقاله تلاش می‌کنند تا ضمن بررسی مفاهیم مرتبط با ماهیت دولت، عهده‌داران و نحوه ظهور آن، الگوی دولت در جامعه اسلامی را با رویکرد قرآنی طراحی کرده و در نهایت آن را پیش روی حکومت‌مداران قرار داده تا زمینه را برای تشکیل دولت اسلامی محقق سازند.

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۶/۱ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۳/۱.

۱. استادیار دانشگاه آزاد اسلامی مشهد (avt.vaez@yahoo.com).

۲. استادیار دانشگاه آزاد اسلامی گناباد (نویسنده مسئول) (abbaspor@yahoo.com).

واژگان کلیدی: قرآن، دولت، حکم، اطاعت، عهد.

مقدمه

آنچه در تفکر اسلامی به عنوان دولت یاد می‌شود از ریشه لاتین «Stare» به معنای ایستادن و یا «Status» به معنای وضع مستقر و پابرجا یا وضع ثابت و پایدار و شأن و منزلت است و همان گونه که این معنا دربارهٔ افراد به کار می‌رود، دربارهٔ نهادها و قدرت سیاسی نیز کاربرد دارد (وینسنت، ۱۳۷۱: ۳۶). با توجه به مفهومی که از واژهٔ دولت به ذهن متبادر می‌شود (علی‌رغم تعاریفی که صورت گرفته و تطوری که در طول زمان داشته است و نیز مصادیق قدیم و جدید آن) مفهوم مشترکی وجود دارد که بر مصادیق آن اطلاق می‌شود. این مفهوم مشترک به خوبی در تعبیری که برای تعریف دولت به کار رفته است مشاهده می‌شود که به برخی از آن اشاره می‌شود: قدرت عمومی فعال، یگانه تشکل صاحب اقتدار، قدرت عام و مستدامی که بالاتر از حکام و اتباع ایشان قرار دارد، مدعی سلطه و تفوق بر کلیهٔ سازمان‌ها، نهاد دارای بیشترین میزان سلطه بر منابع و وسایل اجبار، عالی‌ترین مرجع اقتدار، مدعی سلطهٔ انحصاری در درون قلمرو، تنها منبع قواعد الزام‌آور، نهاد برخوردار از کاربرد انحصاری زور یا قدرت مشروع، بالاترین اراده‌ای که سایر اراده‌ها باید در مسیر آن قرار گیرند، برخوردار از قدرت برای اعمال سیاست، امر برتر و فائق در هر واحد سیاسی، قدرت عمومی کاملی که به حکومت شأن می‌بخشد (همان: ۳۷-۴۳).

با توجه به این تعاریف، مفهوم دولت شامل دو عنصر مهم و اساسی «امر و حکم» و «پذیرش و پیروی» است. البته تعاریفی نیز برای دولت وجود دارد که بیشتر معطوف به وظایفی است که برای دولت در نظر گرفته می‌شود، چنان که ایده‌آلیست‌ها آن را مؤسسه‌ای برای تأمین مصالح عمومی می‌دانند و در مکتب اصالت فایده آن را نهادی اجتماعی برای انجام آسیب‌شناسی‌هایی چون حل منازعات اجتماعی و تطبیق با شرایط جدید می‌خوانند و یا تعریفی که از دولت به عنوان نهادی دارای قدرت صلاح‌دید برای انجام اعمالی به نفع کل جامعه ارائه می‌شود.

علی‌رغم اینکه مفهومی مشترک بین تعاریف فوق وجود دارد اما به لحاظ اشکال مختلفی که برای دولت‌ها وجود دارد چه به لحاظ ملاک‌های بیرونی چون تعداد

حاکمان و یا ملاک‌های درونی چون شیوه اعمال قدرت و رابطه با مردم و امکان مشارکت دادن به مردم و یا ملاک‌های دیگری چون منابع مشروعیت و... می‌توان چنین ادعا کرد که نمی‌توان الگویی خاص از دولت ارائه نمود که تمامی اشکال آنچه را که می‌تواند به عنوان دولت خوانده شود در بر گیرد. اما مدعی هستیم که می‌توان الگویی را با توجه به آیات قرآنی طراحی کرد و نوع تعامل دولت با جامعه را در آن دید.

۱. مؤلفه «حکم» در مفهوم «دولت»

در قرآن به تکرار از کلماتی استفاده شده است که معطوف به مؤلفه «حکم» در مفهوم دولت می‌باشد. یکی از صریح‌ترین کلمات ناظر به مؤلفه حکم در مفهوم دولت، کلمه مُلک و مَلِک است. ﴿ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْأَلَكُ﴾؛ خدایی که پروردگار شماست ملک برای اوست. مَلِک در زبان عربی چنین تعریف شده است: «احتواء قادرًا على التصرف والاستبداد به» (معلوف: واژه ملک). و «مَلِک» از همین ریشه صاحب شدن و مالک شدن معنا می‌دهد و به فاعل آن مالک گفته می‌شود که در قرآن نیز به همین معنا استعمال شده است: ﴿قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ﴾ (اسراء/ ۱۰۰). اما «مَلِک» گفته شده از سنخ «مَلِک» است با این تفاوت که دارنده مُلک آنچه را که افراد تحت فرماندهی او مالک هستند نیز مالک است و امکان تصرف را در آنچه آن‌ها مالک هستند دارد بدون آنکه مالکیت آن‌ها در تعارض و تزاخم با مالکیت دارنده مُلک باشد. بلکه امکان مالکیت دیگران در طول مالکیت دارنده مُلک که مَلِک نامیده می‌شود، می‌باشد (طباطبایی، بی‌تا: ۱۲۹/۳). بدین جهت در تعریف مَلِک آمده است: «هو المتصرف بالأمر والنهي في الجمهور» (راغب اصفهانی، ۱۳۶۲: واژه ملک)؛ مَلِک کسی است که امکان امر و نهی را در توده‌های مردم دارد. چنان که برخی از مفسران نیز در معنای مَلِک گفته‌اند: «القادر الواسع القدرة الذي له السياسة والتدبير» (قرشی، ۱۳۶۴: واژه ملک)؛ مَلِک توانایی است با گستره‌ای از قدرت که سیاست و تدبیر امور از آن اوست. از این رو مُلک در عربی به معنای سلطه و عظمت آمده است (معلوف: واژه ملک) و در استعمال قرآن به معنای حکومت و اداره امور است چنان که درباره حکومت سلیمان از این تعبیر استفاده شده است: ﴿وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ﴾ (بقره/ ۱۰۲).

بنابراین بررسی آیات قرآن نشان می‌دهد که «مُلک» به مبدأ و پروردگار هستی اختصاص داده شده است: ﴿أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ (بقره/۱۰۷؛ مائده/۴۰؛ نیز ر.ک: نور/۴۲؛ زمر/۶؛ شوری/۴۹؛ فتح/۱۴؛ جاثیه/۲۷؛ حدید/۵). بر این مبنا خداوند مَلِک و فرمانروای هستی خوانده می‌شود: ﴿فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ﴾ (طه/۱۱۴؛ مؤمنون/۱۱۶). چنان که در آیه‌ای دیگر برای خداوند به عنوان فرمانروا صفات دیگری نیز ذکر می‌کند: ﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ (حشر/۲۳) و در آیه‌ای دیگر فرمانروایی خداوند در راستای پروردگاری او ذکر می‌شود: ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ * مَلِكِ النَّاسِ إِلَهِ النَّاسِ﴾ (ناس/۱-۳). این مُلک و فرمانروایی صرفاً برای خداوند است و در آیاتی دیگر از قرآن بر این انحصار فرمانروایی برای خداوند تصریح می‌شود و هر گونه شریکی برای خداوند در موضوع فرمانروایی نفی می‌شود: ﴿الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ﴾ (فرقان/۲؛ اسراء/۱۱۱). بر این مبنا آنچه از فرمانروایی در اختیار دیگران است از آن خداوند دانسته می‌شود: ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ وَتُنْزِلُ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ﴾ (آل عمران/۲۶) که این فرمانروایی عطیه‌ای از سوی خداوند است و می‌تواند آثار نیکویی در جوامع انسانی بر آن مترتب باشد اگرچه ممکن است (به لحاظ تکوینی) این عطیه در اختیار افرادی شایسته و متناسب با آن قرار گیرد و یا افرادی که شایستگی آن را ندارند اما در هر حال اصل فرمانروایی از آن پروردگار می‌باشد که افراد می‌توانند به وسیله آن آزموده شوند (طباطبایی، بی‌تا: ۱۳۱/۳). چنان که آیه‌ای بر اعطای این فرمانروایی به یوسف پیامبر به عنوان فردی شایسته دلالت دارد: ﴿رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ﴾ (یوسف/۱۰۱) و آیه‌ای دیگر صحبت از اعطای این فرمانروایی به نمرود دارد که در برابر ابراهیم پیامبر خدا قرار داشت: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ﴾ (بقره/۲۵۸). همچنین قرآن این موضوع را با تعبیری رساتر و قوی‌تر چنین بیان می‌دارد: ﴿فَسُبْحَانَ الَّذِي يَخْتَارُ مَلَكُوتَ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ (یس/۸۳) که «ملکوت» را مبالغه در «مُلک» تعریف نموده‌اند (قرشی، ۱۳۶۴: ۲۷۵/۶) و در این آیه نشان دادن تسلط پروردگار بر همه چیز حکومت و اداره هر چیزی را به شکل مبالغه به خداوند منسوب می‌نماید که منظور از ملکوت، حکومت و اداره و نظامی است که در آسمان‌ها و زمین وجود دارد.

امر

کلمه «امر» در دو معنا به کار رفته است: اول به معنای کار و موضوع که جمع آن «امور» است و دیگر به معنای دستور و فرمان که در مقابل «نهی» می باشد و جمع آن «اوامر» است و در قرآن امر به هر دو معنا برای خداوند اختصاص می یابد: ﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ﴾ (یونس / ۳؛ نیز ر.ک: هود / ۱۲۳؛ رعد / ۲؛ روم / ۲۵؛ سجده / ۵). امر در این آیه به مقام تدبیری که تمام تدبیرها و اداره امور به آن منتهی می شود اشاره دارد و عرش به مقامی که در آن امور تدبیر و به عالم طبیعت نازل می شود تعریف شده است. در آیاتی نیز به این معنا اشاره شده است که نزول امر از جانب خداوند از این روست که دانسته شود خداوند بر همه چیز محیط است و اوست که بر همه چیز تواناست و علم دارد: ﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا﴾ (طلاق / ۱۱۲). با توجه به این عمومیت که برای معنای «امر» در تدبیر عالم وجود دارد، برخی از آیات قرآن به موارد خاص آن در حوزه مدنی و سیاسی نیز اشاره دارد: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾ (احزاب / ۳۶)؛ ﴿مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا﴾ (احزاب / ۳۸). همچنین در پاسخ کسانی که به دلیل عدم موفقیت در انجام بعضی امور شک می کنند که «امور» منتسب به خدا باشد اظهار می شود و چون امر به خداوند اختصاص دارد، تعیین و تعین آن از جانب دیگران نفی می شود: ﴿لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبِيبٌ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانُ﴾ (حجرات / ۷).

ولی

یکی دیگر از کلمات مرتبط مفهومی است که از کلماتی چون ولیّ، مولی و ولایت، استنباط می شود. ریشه این سه کلمه «ولی» به معنای نزدیکی و قرب است و بر این مبنا ولاء و تولّی را چنین تعریف کرده اند که دو چیز چنان باشند که میانشان چیز دیگری نباشد. به شکل استعاره به نزدیکی، ولاء و توالی می گویند؛ چه این نزدیکی در مکان باشد یا صداقت یا نصرت یا اعتقاد (راغب اصفهانی، ۱۳۶۲: واژه ولی) و ظاهر این است که این نزدیکی که از آن به ولایت تعبیر می شود ابتدائاً در اجسام و مکان ها و زمان استفاده می شده است؛ اما به

شکل استعاره برای اقسام نزدیکی معنوی نیز استفاده می‌شود. در این حالت اگر به معنای نزدیکی خاص در امور معنوی فرض شود لازمه آن این است که «ولی» در آن فرد که به دنبال او می‌آید امکانی دارد که در غیر ولی این امکان وجود ندارد مگر به واسطه ولی (طباطبایی، بی‌تا: ۱۲/۶). از این رو در تعریف «ولی» آمده است: «ولی الشیء وعلیه ولایة وولایة: ملک أمره وقام به» (شرتونی، ۱۳۶۱: ۱۴۸۷/۲). ولی هر چیزی، بر آن ولایت و ولایت دارد یعنی بر امر آن فرمانروایی دارد و به آن اقدام می‌نماید. چنان که راغب اصفهانی نیز پس از توضیح ریشه ولی می‌گوید: «و حقیقتة تولی الأمر» (۱۳۶۲: واژه ولی). در آیات قرآن این ولایت برای خداوند نسبت به تمام هستی ذکر شده و تصرف در تمام هستی و تدبیر امر آفرینش آن گونه که خواست خداوند است بیان می‌شود ﴿هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ﴾ (کهف/ ۴۴). در اینجا آن را «مالکیت تدبیر» معنا کرده‌اند (طباطبایی، بی‌تا: ۳۱۷/۳) و آیات فراوانی در قرآن از خداوند به عنوان «ولی» یاد می‌شود: ﴿فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ﴾ (شوری/ ۹) و بر مبنای ولایت خداوند بر هستی، تنها او به عنوان ولی بر هستی معرفی می‌شود: ﴿قُلْ أَعْلَمُ إِلَهًا مَّا تُشْرِكُونَ﴾ (انعام/ ۱۴) و خداوند به عنوان «مولی» و «بهترین مولی» نامیده می‌شود: ﴿هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ﴾ (حج/ ۷۸؛ انفال/ ۴۰؛ آل عمران/ ۱۵) و به انحصار این ولایت برای خداوند تصریح می‌شود: ﴿وَكُنِيَ بِاللَّهِ وَوَلِيًّا﴾ (نساء/ ۴۵) و بر همین مبنا هر گونه ولایت از غیر خدا نفی می‌شود: ﴿وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ﴾ (عنکبوت/ ۲۲؛ شوری/ ۳۱؛ نیز رک: هود/ ۱۱۳؛ کهف/ ۱۶). از این رو قرآن کسانی را که غیر از خدا را به عنوان ولی اختیار نمایند، مورد سؤال و عتاب قرار می‌دهد: ﴿أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ﴾ (عنکبوت/ ۲۳) و نفی ولایت غیر خدا بر مبنای ربوبیتی است که خداوند بر هستی دارد: ﴿قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ﴾ (عد/ ۱۶).

همچنین این ولایت برای خداوند، مربوط به تمام مراحل هستی است. به عبارت دیگر آیاتی تصریح دارند که ولایت خداوند شامل هر دو عالم دنیا و آخرت می‌باشد: ﴿فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيُّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ﴾ (یوسف/ ۱۰۱).

چون این ولایت مرحله دنیا را نیز شامل می‌شود، بر طبق آیات قرآن آنان که ایمان آورده و این ولایت را بپذیرند، مشمول هدایت الهی خواهند شد و از سوی دیگر قرار گرفتن در تحت این ولایت موجب نصرت و یاری و امداد الهی خواهد بود و به این

سبب در بسیاری از آیات، ولایت خداوند همراه با یاری او ذکر می‌شود: ﴿بَلِ اللَّهِ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ﴾ (آل عمران / ۱۵۰)؛ ﴿وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ﴾ (حج / ۷۸).

حکم

یکی از صریح‌ترین کلمات قرآنی مرتبط با مؤلفه «حکم» در مفهوم دولت، کلمه حکم است که در قرآن بارها به کار رفته است. کلمه حکم در اصل به معنای منع است و راغب اصفهانی آن را منعی دانسته که به منظور اصلاح می‌باشد (۱۳۷۲: واژه حکم). از این رو حکم در دستورات به این معناست که فرد مأمور از آزادی در اراده و عمل منع می‌شود. چنان که در مسائل قضایی به این معناست که حکم مانع می‌شود از اینکه موضوع نزاع در تزلزل قرار گیرد. بر این مبنا استحکام را چنین تعریف کرده‌اند که حالتی است که مانع از بروز فساد بین اجزای یک شیء می‌شود. از این رو احکام (حکم دادن) نقطه برابر تفصیل است که یک شیء را جدا جدا می‌سازد (قرشی، ۱۳۶۴: ۱۶۱/۲)؛ چنان که همین معنا در آیه‌ای از قرآن چنین بیان می‌شود: ﴿كِتَابٌ أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ﴾ (هود / ۱). با توجه به نگاه فوق حکم نیز چون ملک، امر و ولایت، در آیات متعددی از قرآن به خداوند اختصاص داده می‌شود: ﴿اللَّهُ الْحَكِيمُ﴾ (انعام / ۶۲)؛ ﴿فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ﴾ (مؤمن / ۱۲) و در آیاتی از قرآن این مفهوم صرفاً به خداوند اختصاص داده می‌شود: ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾ (انعام / ۵۷؛ یوسف / ۶۷) و هر گونه دخالتی در این حکم نفی می‌شود (ر.ک: رعد / ۴۱) و هر گونه شریکی برای خداوند در این موضع نیز نفی می‌شود: ﴿وَلَا يَشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا﴾ (کهف / ۲۶) و خداوند است که در راستای حکم خویش این وظیفه را به افرادی واگذار می‌کند: ﴿إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ﴾ (ص / ۲۶)؛ ﴿فَأَحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ﴾ (مائده / ۴۸).

علاوه بر کلماتی چون ملک، امر، ولی و حکم که متضمن مفاهیمی مرتبط با مؤلفه «فرمان» در مفهوم دولت هستند، مفاهیم دیگری نیز وجود دارند که مشعر به همین معنایند، مانند واژه حق: ^۱ ﴿فَذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ﴾ (یونس / ۳۲)، محیط: ﴿وَإِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ﴾ (اسراء / ۶۰)، غالب: ﴿كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي﴾ (مجادله / ۲۱) و عزت: ﴿الَّذِينَ يَتَخَذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَبِئْسَ عُنُقًا لِيَتَّبِعُونَ عِنْدَهُمُ الْعُرَّةَ فَإِنَّ الْعُرَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا﴾ (نساء / ۱۳۹).

۱. حق را به معنای مطابقت و وقوع شیء در محل خویش و در مقابل باطل معنا کرده‌اند (قرشی، ۱۳۶۴: ج ۱).

۲. عنصر «طاعت»

علاوه بر مؤلفه «فرمانروایی و حکم» که در مفهوم دولت وجود دارد، سوی دیگر آن، مؤلفه «فرمانبری و پذیرش» است که آیات فراوانی در قرآن، مشعر به آن است. مفهوم «پذیرش» و «فرمانبری» در قرآن در کلماتی چون «اطاعت»، «تبعیت»، «عبودیت»، «استیذان»، «ایمان»، «تسلیم»، «تقوا»، «عدم طغیان»، «عدم رویگردانی از اوامر» و... وجود دارد. چنان که برای مبدأ هستی ربوبیت و در راستای آن ملک، امر، حکم و ولایت قرار داده می‌شود در نقطه مقابل برای هستی و به خصوص انسان در برابر این مبدأ هستی «عبودیت» بیان می‌شود که لازمه آن ایمان به پروردگار و پیامبر اوست: ﴿قَامُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِن تُؤْمِنُوا فَتَقُوا لَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾ (آل عمران / ۱۷۹؛ نیز ر.ک. نساء / ۶۵؛ حدید / ۸، ۱۶ و ۲۸؛ صف / ۱۱) و علامت ایمان را قبول حاکمیت خدا و پیامبر می‌داند: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ (نساء / ۶۵).

عبودیت

عبودیت را اطاعت و نهایت تعظیم تعریف کرده‌اند که به عبارتی شکل عالی اطاعت می‌باشد (شرتونی، ۱۳۶۱؛ واژه عبد). بر مبنای ایمان به پروردگار، قرآن تصریح می‌کند که عبودیت نسبت به پروردگار تنها راه مستقیم در هستی است: ﴿إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾ (مریم / ۳۶)؛ ﴿وَأَنِ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾ (یس / ۶۱). آیات قرآن عبودیت را به عنوان پیامی الهی از سوی پیامبران برای تمام جوامع بشری بیان می‌کند: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ (نحل / ۳۶) و انسان‌ها در تمامی زمان‌ها و مکان‌ها به عنوان ملتی واحد به عبودیت در برابر پروردگار هستی امر می‌شوند: ﴿إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ﴾ (انبیاء / ۹۲). قرآن این پیام را علاوه بر شکل عام آن از زبان بسیاری از پیامبران به مردم دوران ایشان بازگو می‌کند: ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ﴾ (مؤمنون / ۲۱۳). این پیام از سوی سایر پیامبران نیز در خطاب به مردم زمان خویش نقل می‌شود: ﴿وَالِیٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ﴾ (هود / ۵۰)؛ ﴿وَالِیٰ مُؤَدَّیِّ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ﴾ (هود / ۶۱) و در راستای دعوت به پرستش خداوند است که سایر دستورات مدنی و حکومتی نیز به مردم ابلاغ می‌شود: ﴿وَالِیٰ مَدَیْنٍ أَخَاهُمْ شُعَبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم

مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ ﴿اعراف/ ۸۵﴾؛ «وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَجْنَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَ هُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿هود/ ۸۵﴾. وجود چنین فرمان‌هایی در حوزه‌های مدنی نشانگر امر به فرمانبری مردم در تمام شئون زندگی است.

اطاعت

علاوه بر عبودیت که شکل عالی اطاعت تعریف شده است، آیات فراوانی در قرآن وجود دارد که «اطاعت» از فرمانروای هستی را ذکر می‌کند و پیامبران الهی از نوح تا دیگر پیامبران همچنان که بر عبادت و پرستش خداوند تکیه داشتند بر اطاعت از خداوند نیز تأکید نموده‌اند: ﴿أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ وَأَطِيعُوا﴾ (نوح/ ۳؛ شعراء/ ۱۵، ۱۴۴ و ۱۷۹). بر این مبنا قرآن مؤمنان را مکرر توصیه به «اطاعت» می‌کند: ﴿قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكٰفِرِينَ﴾ (آل عمران/ ۳۲؛ نیز ر.ک. آل عمران/ ۱۳۲؛ مائده/ ۱۹۲؛ انفال/ ۲۰؛ نور/ ۵۴؛ مجادله/ ۱۳؛ تغابن/ ۱۲). چنان که ملاحظه می‌شود همراه با اطاعت و فرمانبرداری از پروردگار هستی به اطاعت از پیامبران الهی نیز «امر» می‌شود و اطاعت از پیامبر به مثابه اطاعت از پروردگار دانسته می‌شود: ﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾ (آل عمران/ ۸۰). از این رو چنین ابراز می‌شود که هیچ پیامبری به میان مردم فرستاده نشده است، مگر اینکه مورد اطاعت قرار گیرد: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا يُطَاعُ بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ (آل عمران/ ۶۴) و این موضوع به تصریح از زبان برخی پیامبران به مردم خویش نقل می‌شود: ﴿وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي﴾ (طه/ ۹۰).

بررسی آیات قرآن نشان می‌دهد که این اطاعت مطلق است و به حوزه مسائل فردی منحصر نمی‌شود، بلکه بخش عمده‌ای از آن مربوط به حوزه مسائل مدنی و سیاسی است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ (نساء/ ۵۹) و چنان که گفته شد علامت ایمان حاکم قرار دادن پیامبر در موضوعات مورد اختلاف بین آنهاست: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ﴾ (نساء/ ۶۵) و عدم اطاعت از خدا و پیامبر را موجب بطلان اعمال می‌داند: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تَبْطُلُوا أَعْمَالَكُمْ﴾ (محمد/ ۳۳) و در مقابل اطاعت و پیروی را موجب اصلاح امور و رستگاری می‌داند: ﴿يُضِلِّ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِيعِ

اللَّهِ وَرَسُولَهُ قَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا﴾ (احزاب / ۷۱) و اطاعت از پروردگار و پیامبر را موجب نتیجه بخش دانستن عمل می‌داند: ﴿وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا﴾ (حجرات / ۱۴) و رفتار مؤمنان را در دعوت به اطاعت از پروردگار هستی برای حکومت خداوند بر آنها رفتاری همراه با قبول و اطاعت و رستگاری ذکر می‌نماید: ﴿أَتَمَّكَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ (نور / ۵۱). علاوه بر این قرآن تأکید دارد که این اطاعت باید به طور کامل و در همه امور باشد و کسانی را که در برخی امور به جای خدا و پیامبر از کسانی دیگر اطاعت نمایند، گمراه و از راه بیرون شده می‌خواند: ﴿إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمَلَىٰ لَهُمْ﴾ (محمد / ۲۵). همچنین درباره کسانی که اطاعت را به شکل ظاهری ابراز می‌دارند آمده است: «و می‌گویند اطاعت می‌کنیم و شب چون از حضور تو دور شوند خلاف گفته تو را در دل گیرند و خدا اندیشه شبانه آنها را خواهد نوشت پس تو از آنها روی بگردان و به خدا اعتماد کن که تنها خدا تو را کافی است» (نساء / ۸۱). بر این مبنا قرآن کسانی را که از این اطاعت سربچی نمایند به عذاب بیم می‌دهد و کسانی که اطاعت را پیشه نمایند به پاداش نیکو بشارت می‌دهد: ﴿فَإِنْ تُطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا وَإِنْ تَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا... وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَنْ يَتَوَلَّ يَُعَذِّبْهُ عَذَابًا أَلِيمًا﴾ (فتح / ۱۶-۱۷).

تبعیت

یکی دیگر از مفاهیم قرآن که مشعر به مؤلفه «اطاعت» در مفهوم دولت می‌باشد، مفهوم «تبعیت» است. آیاتی از قرآن درباره فرمانبری نسبت به فرمانروای هستی وجود دارد که لزوم تبعیت از امر خدا را که به شکل شریعت قرار داده شده است، متذکر می‌شود: ﴿ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (جاثیه / ۱۸) و از یک سو با تسمیه این مجموعه اوامر به «صراط مستقیم» به پیروی از آن «امر» می‌شود: ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ فَاتَّبِعُوهُ﴾ (انعام / ۱۵۳) و از سوی دیگر خود این «پیروی» نیز صراط مستقیم نامیده می‌شود: ﴿وَاتَّبِعُونِ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾ (زخرف / ۶۱)، بدین خاطر تبعیت و پیروی از تمام آنچه از جانب فرمانروای هستی نازل شده است فرض می‌گردد: ﴿اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ﴾ (اعراف / ۳): ﴿وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مَبْرُوكًا فَاتَّبِعُوهُ﴾ (انعام /

(۱۵۵) و این دستور به پیروی همراه با بیم دادن به سرپیچی از آن می‌باشد: ﴿وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمْ الْعَذَابُ بَعْتَهُ﴾ (زمر/ ۵۵) و پیامبران کسانی هستند که صرفاً فرمان‌های الهی را پیروی می‌نمایند و نسبت به سرپیچی از آن بیم می‌دهند: ﴿إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ﴾ (احقاف/ ۹) و به استقامت و پایداری بر انجام آنچه به آن‌ها امر شده است خوانده شده و از پیروی کردن از غیر دستورات الهی نهی شده‌اند. بر مبنای لزوم این اطاعت از خداوند و پیامبرانش و پیروی از دستورات الهی می‌باشد که تخلف از این اطاعت و پیروی پذیرفته نیست و به سرپیچی کنندگان از این اطاعت بیم و به پیروی کنندگان بشارت داده می‌شود (ر.ک: توبه/ ۱۲؛ نور/ ۶۳).

استیذان

اطاعت و پیروی از فرمانروای هستی که بر لزوم آن در آیات قرآن اشاره شد متضمن این معناست که پیروی از او امر و دستورات پروردگار الزامی است، اما قرآن علاوه بر این پیروی بر نکته‌ای فراتر از آن نیز تأکید می‌نماید: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كُنُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ لَمُيَدَّهُمْ وَأَحَىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ﴾ (نور/ ۶۲)؛ بدرستی که مؤمنان فقط کسانی هستند که به خدا و پیامبرش ایمان آورده باشند و به «امر جامع» مبادرت نمی‌نمایند مگر اینکه قبل از مبادرت به عمل اجازه لازم را اخذ نموده باشند. امر جامع را «امور عمومی» تعریف کرده‌اند چنان که در تفسیر آن آمده است: «الأمر الجامع هو الذي يجمع الناس للتدبير في أطره والتشاور والعزم عليه» (طباطبایی، بی‌تا: ۱۶۶/۱۵)؛ امر جامع امری است که مردم به منظور تدبیر در آن و مشاوره و تصمیم‌گیری نسبت به آن اجتماع می‌نمایند و مردم در امور عمومی برای تدبیر اجتماع می‌کنند.

علاوه بر آنچه آیات قرآن درباره لزوم اطاعت از پروردگار و پیامبر و تبعیت از حکم و فرمان آن‌ها دارد آیات فراوان دیگری در قرآن وجود دارد که هر گونه فرمانروایی و حکمرانی را از غیر خداوند نفی کرده و آن را باطل انگاشته است: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنْ مَا يُدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ﴾ (حج/ ۶۲)؛ ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ وَأَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ﴾ (محمد/ ۳). بنابراین قرآن، به عنوان یک قاعده کلی ضمن اینکه حکم به تبعیت، اطاعت و عبودیت نسبت به خداوند می‌نماید، همزمان این امور را از غیر

خداوند نفی می نماید و عبودیت برای پروردگار را همراه با اجتناب از پیروی از غیر پروردگار شایسته می داند: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ (زمر / ۱۷)؛ ﴿وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى﴾ (اعراف / ۳).

اما آنچه غیر خدا نامیده می شود و اطاعت و تبعیت از آن نفی می شود طیف گسترده ای است که از مصادیق متعددی برخوردار است و قرآن به تناسب این مصادیق را معرفی و بر عدم اطاعت از آن ها تأکید می نماید، همانند شیطان: ﴿وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرًا مُبِينًا﴾ (نساء / ۱۱۹)، ﴿فَسَقَّ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفْتَتَحِدُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ﴾ (کهف / ۵۰)؛ کافران: ﴿وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾ (نساء / ۱۴)؛ نیز ر.ک: نساء / ۱۳۹ و ۱۴۳؛ منافقان: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ﴾ (احزاب / ۱۵)؛ ستم پیشگان: ﴿وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَمَا مَسَّكُمْ التَّازُوا وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ﴾ (هود / ۱۱۳).

عهد: رابطه حکم و اطاعت

با توجه به دو مؤلفه حکم و اطاعت در مفهوم دولت یکی از سؤالات اساسی این است که رابطه این دو مؤلفه چگونه شکل می گیرد. در اندیشه های سیاسی مختلف پاسخ های متفاوتی برای آن توصیف و یا تجویز شده است. چنان که گفته شد قرآن حکم را فقط برای خدا می داند و تنها اطاعت از او را جایز می شمرد و رابطه حکم و اطاعت را بر مبنای مفهومی به نام «عهد» می داند: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾ (اعراف / ۱۷۲).

این آیه مبدأ هستی تمام آدمیان را بر فقر و احتیاجی که به رب دارند واقف نموده و آن ها نیز به این احتیاج به رب اذعان و اعتراف نموده اند. در این آیه منظور از ﴿أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ﴾ نشان دادن حقیقت نفس آدمیان به آن هاست؛ چرا که حقیقت انسان نشانگر احتیاج وی به رب است و اینکه انسان نیازهای ذاتی خود را می بیند و چون نیاز خود را احساس می کند کسی را می بیند که باید نیاز را متوجه او کند بدین خاطر در ادامه آیه چیزی که انسان ها بر آن شاهد گرفته شده اند ذکر می شود: ﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ﴾؛ آیا رب شما نیستم؟ و انسان ها بر این امر گواهی می دهند: ﴿قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا﴾؛ گفتند: آری گواهی می دهیم. درباره نحوه این شهادت و گواهی دادن گفته شده است که شهادت به زبان

حال انسان است و یا شهادت به آنچه لازمه قول انسان می باشد چنان که چون اعتراف به حاجت نماید لازمه آن اعتراف به رفع کننده حاجت می باشد و یا اینکه این شهادت از نوع فعل و ایجاد می باشد و نه زبان و قول یعنی حقیقت نیاز انسان به رب به وی ارائه شده است و او نیز بر این حقیقت اعتراف دارد (طباطبایی، بی تا: ۳۰۵/۸-۳۲۳).

از این گواهی انسانها بر حقیقت احتیاج به رب، در آیات دیگر به عنوان عهدی که بین انسان و خداوند در موضوع حکم و اطاعت وجود دارد یاد می شود. بر مبنای این عهد و التزامی که انسانها به مراعات آن بروز می دهند آیات قرآن برخی را وفاداران و ملتزمان به این عهد و برخی دیگر را نقض کنندگان این عهد می خواند و شاخص وفاداری به این عهد و یا نقض آن را در حوزه حکم و طاعت ذکر می کند:

۱- گروه اول که سعی در وفاداری به این عهد دارند کسانی اند که قرآن پاسداری از حکم و فرمان خدا را نشانه وفای به این عهد می داند: ﴿إِنَّمَا تَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ * الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ * وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ﴾ (رعد/ ۲۱-۱۹). منظور از این عهد و میثاق به قرینه فراز اول که می گوید: «به یاد می آورند» آن چیزی است که با پروردگارشان به زبان فطرت عهد بسته اند یعنی توحید او را و آنچه مقتضای این توحید است، بپذیرند و این عهدی است که فطرت بر آن بسته شده است؛ لذا در ادامه آیه مصداق و نشانه این وفای به عهد را «اطاعت» از «حکم خدا» بیان می کند. چنان که ملاحظه می شود منظور از «امر» فرمان و حکم در این آیه، امر تشریحی است؛ چرا که بعد از آن «حساب» گفته می شود که مربوط به احکام نازل در شریعت است؛ اگرچه این احکام به لحاظ فطری نیز درک می شود چرا که از دیدگاه قرآن اتمام حجت به انسان به صرف ادراک فطری حاصل نمی شود، مگر اینکه وحی نیز به آن ضمیمه شود.

۲- گروه دوم که ناقضان این عهدند، قرآن مصداق این نقض عهد را در حوزه حکم و اطاعت و در قطع امر خداوند بیان می کند: ﴿وَمَا نُضِلُّهُ إِلَّا الْفَاسِقِينَ * الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾ (بقره/ ۲۶-۲۷). چنان که در آیه ای دیگر درباره این پیمان شکنی و نقض عهد آمده است: ﴿وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَإِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ﴾ (اعراف/ ۱۰۲).

در زبان عربی کلمه «عهد» به نگهداری و مراعات پی در پی نسبت به یک موضوع تعریف شده و فسق، خروج از عهد و عدم وفای به آن معنا شده است (طباطبایی، بی تا: ۲۵/۸). چنان که در آیات دیگر این عهد از یک سو تبعیت از خداوند تا مرحله عبودیت به عنوان تنها راه مستقیم و از سوی دیگر عدم پیروی از شیطان عنوان می شود: ﴿الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ مَوَدَّةَ بَيْنِهِمْ سَوِيَّةٌ مِمَّا بَيْنَهُمْ وَمِمَّا بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ حُدُودٌ لَّئِيْلَ تَقْوَى اللَّهِ تَعْلَمُونَ﴾ (یس / ۶۰-۶۱).

میثاق

عهدی که در فطرت تمام انسان‌ها نسبت به خداوند بر مبنای نیاز به مبدأ ربوبی قرار داده شده است و به خاطر آن انسان‌ها به ربوبیت خداوند شهادت می دهند و حکم را برای او می دانند. قرآن برای اینکه این عهد را در رابطه حکم و اطاعت مستحکم گرداند و انسان را به آن «متعهد» نماید و آنچه فطرت آدمیان بر آن سرشته شده است در عمل نیز عینیت یابد، از مفهوم «میثاق» برای استحکام این عهد استفاده می نماید. در زبان عربی «وثاق» به چیزهایی شبیه زنجیر و طناب اطلاق می شود که کارکرد آن‌ها «بستن» می باشد. از این رو میثاق عهد، به معنای محکم شدن عهد می باشد (راغب اصفهانی، ۱۳۷۲: کلمه وثاق).

در قرآن این میثاق و محکم شدن عهد چنین بیان می شود که از پیامبران علاوه بر عهد عمومی یک میثاق دیگر هم گرفته شده است که در حوزه حکم و اطاعت به حکم الهی بیش از دیگران مؤمن باشند و بر مبنای آن اطاعت، بیش از دیگران به دین یاری رسانند: ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ﴾ (جوادی آملی، ۱۳۷۲: ۱۱۸/۶). قرآن اخذ پیمان خاص از پیامبران را در جای دیگر چنین بیان می کند که ما از همه انبیا پیمان خاص گرفتیم و نیز از پنج پیامبر بزرگ الهی تا این اسرار صادقانه را در جامعه به عینیت برسانند: ﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا لِيَسْأَلَ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ﴾ (احزاب/ ۸۰-۷)، چون انسان‌ها به اندازه درجه وجودی خود تعهد می سپارند. انبیا که در این سیر از درجات برتری برخوردارند تعهد قوی تری دارند و پیامبران بزرگ اولوالعزم که

از دیگر انبیا برجسته‌ترند تعهدی محکم‌تر دارند که پیمان اکید را میثاق غلیظ عنوان کرده است (جوادی آملی، ۱۳۷۲: ۱۲۰/۶).

علاوه بر عهدی که قرآن برای همه انسان‌ها قائل است و نیز میثاق خاصی که برای پیامبران قرار داده شده است، قرآن برای جوامع و امم پیامبران نیز میثاق‌هایی را ذکر می‌کند که مبنای اطاعت انسان‌ها از پیامبران و خداوند در حوزه فردی و اجتماع و سیاست می‌باشد. چنان که در آیات متعددی از قرآن درباره میثاقی که برای بنی اسرائیل قرار داده شده بود تا مبنای عمل آن‌ها قرار گیرد سخن به عمل می‌آید: ﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَأَنْتُمْ مُعْرِضُونَ﴾ (بقره/ ۸۳؛ نیز ر.ک: بقره/ ۴۰، ۶۳، ۸۴ و ۹۳). چنان که ملاحظه می‌شود بسیاری از مفاد این میثاق در حوزه‌های مدنی و سیاسی است و برای تخطی از آن علاوه بر عقوبت اخروی، ذلت و خواری در زندگی این جهان نیز اظهار می‌شود. چنان که ملاحظه می‌شود این میثاق نیز در حوزه حکم و اطاعت است و بر مبنای آن و عهدی که مؤمنان بسته‌اند از آن‌ها اطاعت خواسته می‌شود.

تحقق دولت

چنان که ملاحظه شد قرآن حکم و اطاعت را تنها برای او می‌داند. هر گونه حکم و اطاعتی را خارج از این حوزه نامشروع دانسته و نافرمانی از حکم خدا را مستوجب عقوبت در آخرت و دنیا می‌داند و این حکم و اطاعت را مبتنی بر عهدی می‌داند که فطرت انسان به لحاظ فقر ذاتی که به مبدأ ربوبی دارد بر آن گواهی داده است. سؤال این است که تحقق این حکم و اطاعت در زمین از منظر قرآن چگونه است؟ این حکم و اطاعت در زمین چگونه عینیت می‌یابد؟ قرآن اطاعت را تنها از خداوند روا می‌شمرد، این اطاعت چگونه در میان انسان‌ها محقق می‌شود؟

بررسی آیات قرآن نشان می‌دهد که در هر دو مقوله حکم و اطاعت، برخی از این مفاهیم درباره افرادی غیر از خداوند نیز به کار رفته و تجویز شده است که از یک سو برای آن‌ها مفاهیمی چون ولایت، امامت، حکم و امر به کار رفته است و از سوی دیگر به اطاعت و تبعیت از آن‌ها فرمان داده شده است. این افراد آحادی از جوامع بشری هستند و انسانی

چون سایر انسان‌ها و از میان خود آن‌ها می‌باشند و بدین‌سان حکم و اطاعت در زمین و در میان انسان‌ها و جوامع نمود و عینیت می‌یابد. قرآن پیامبران را انسان‌هایی همانند سایر انسان‌ها می‌داند که به این موضوع هم مردم و هم مخالفان پیامبران اذعان داشتند: ﴿قَالُوا إِنَّ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا...﴾ *قَالَتُمْ لَهُمْ لَسْمُهُمْ إِنَّ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ﴾ (ابراهیم/ ۱۰-۱۱).

اما برای این گروه از آحاد انسان‌ها، قرآن ویژگی‌ها و مسئولیت‌هایی را نیز ذکر می‌کند. قرآن ضمن اینکه «عبودیت» یعنی عالی‌ترین شکل اطاعت را تنها و تنها برای خدا می‌داند و برای هیچ کس دیگر، چنین مقامی قائل نیست، اما اطاعت و تبعیت از پیامبران را قائل شده است اگرچه آن را در راستای اطاعت و تبعیت از خداوند می‌داند و تعبیر قرآن در این باره گویای این امر است که تبلور و عینیت اطاعت از خداوند در زمین اطاعت از پیامبر می‌باشد: ﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾ (نساء/ ۸)؛ چرا که قرآن پیامبر را صرفاً کسی که حکم و دستور خدا را به مردم ابلاغ می‌کند، معرفی می‌نماید: ﴿مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَأْمَرٌ بِبَدِهِ﴾ (مائده/ ۱۱۷). از این رو اطاعت و تبعیت از پیامبران را در راستای اطاعت و تبعیت از خداوند می‌داند: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾ (آل عمران/ ۳۱) و فرجام اطاعت از خدا و پیامبر را رستگاری می‌داند: ﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا﴾ (احزاب/ ۷۱).

در مقوله حکم نیز قرآن ضمن اینکه حاکمیت را فقط برای خداوند می‌داند در امتداد ولایت خداوند پیامبران را نیز به عنوان «ولی» معرفی می‌کند: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ (مائده/ ۵۵). از این رو پیامبر ولایتی را که در راستای ولایت خداوند است در زمین اعمال می‌کند و چون ولایت پیامبر نمود عینی و تحقق ولایت خداوند می‌باشد، قرآن چنین بیان می‌کند که ولایت پیامبر نسبت به انسان‌ها در مرتبه بالاتری از ولایت انسان‌ها بر خود ایشان می‌باشد: ﴿الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ نَفْسِهِمْ﴾ (احزاب/ ۶) و به دلیل این اولویت است که قرآن فرمانبری از حکم و امر خداوند و پیامبر را برای انسان‌ها لازم می‌شمرد: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا﴾ (احزاب/ ۳۶).

همچنین قرآن مفاهیم ملک و حکم را ضمن اینکه تنها برای خداوند می‌داند، اما آیاتی از قرآن بر این امر دلالت دارد که این حکم و ملک برای برخی از انسان‌ها نیز قرار داده شده است، مانند اعطای ملک به بنی اسرائیل: ﴿إِذْ جَعَلْنَا فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلْنَاكُمْ مَلُوكًا

وَأَتَاكَ مَالَهُ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ» (مانده / ۲۰) و اعطای ملک به حضرت یوسف و فرمانروایی به طالوت و داوود: (ر.ک: بقره / ۲۴۷؛ بقره / ۲۵۱). همچنین درباره پیروی و فرمانبری در قرآن مفهوم امام نیز وجود دارد. امام در زبان عربی چنین تعریف شده است: - آن است که از وی پیروی و به وی اقتدا شود؛ خواه انسان باشد یا کتاب یا غیر آن؛ حق باشد یا باطل (راغب اصفهانی، ۱۳۶۲: واژه امام). - امام آن است که از وی پیروی شود (قرشی، ۱۳۶۴: ۸۵/۱).

با توجه به معنای عام امام در عبارات قرآن، امامان به معنای پیشوایان به دو دسته تقسیم می‌شوند: پیشوایان حق: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا» (نساء / ۷۳) و پیشوایان باطل: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى التَّارِ» (قصص / ۴۱). اما درباره امام در مفهوم حق و مشروع آن شاهد هستیم که قرآن این مفهوم را چون مفاهیم حکم، ملک و امر منسوب به خداوند می‌داند و جعل این مقام را که باید از آن پیروی شود از سوی خداوند می‌داند: «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (بقره / ۱۲۴). چنان که آیه تصریح دارد، ابراهیم به عنوان پیشوا برای مردم قرار داده می‌شود و عهده‌دار شدن این مقام نیز مسوق به شرایطی است. درباره ابراهیم گفته می‌شود آنگاه که به امتحان‌های مختلف آزموده شد و آن‌ها را تمام کرد، در مقام پیشوایی برای مردم قرار داده شد و چون ابراهیم این مقام را برای فرزندان خویش نیز سؤال کرد پاسخ شنید که ستم کاران نمی‌توانند این مقام را عهده‌دار شوند. برای مفهوم ستم کار در تفاسیر توضیحاتی ارائه شده است از جمله اینکه چون در آیه ستم کار به صورت مطلق آورده شده است پس تمام ستم کاران را شامل می‌شود از جمله کسانی که بر خویش ستم کرده باشند و یا کسانی که بخشی از عمر خویش را ستم نموده باشند (طباطبایی، بی‌تا: ۲۷۴/۱).

عناصر دولت

واضح است که تفاوت آشکاری میان دولت اسلامی و دیگر دولت‌های موجود، وجود دارد. حکومت‌ها بر اساس تعداد حاکمان به حکومت فردی و گروهی و جمهوری تقسیم می‌شوند که مراد از حکومت اسلامی قسم سوم آن است. پایه حکومت اسلامی، حکومتی است که مردم در ایجاد آن به طور مستقیم و یا غیر مستقیم دخیل‌اند و حکام هیچ امتیاز

شخصی بر دیگران ندارند بلکه در مقابل قانون مسئول نیز هستند. مراد نویسندگان از دولت اسلامی، همان حکومت الهی با حفظ حدود و قوانین اسلام است که در قالب جمهوری جنبه عملی می‌یابد. طبق مطالب پیش گفته، طبیعی است که حاکمیت در چنین حکومتی از آن خداوند است و رجوع به آرای عمومی در چارچوب احکام دین صورت می‌گیرد.

این نکته حائز اهمیت است که آنچه به نظام، حکومت و دولت اسلامی مشروعیت می‌دهد رأی مردم نیست، بلکه رأی مردم می‌تواند نشان‌دهنده مقبولیت دولت اسلامی باشد. گرچه مفهوماً میان مشروعیت و مقبولیت تفاوت وجود دارد مصداقاً هیچ‌گاه مشروعیت از مقبولیت جدا نیست. مقبولیت در دل مشروعیت واقع است و در طول همدیگر قرار دارند (صدر، ۱۳۵۹: ۱۴۴). بر همین اساس است که شیعه اجماع به ما هو اجماع را یک دلیل مستقل در کنار کتاب و سنت نمی‌داند. شیعه اجماعی را حجت می‌داند که کاشف از قول معصوم باشد پس آنچه حجت است مکشوف است نه کاشف. اجماع صرفاً ابزار کشف است چه اینکه اتفاق امت یا اهل حل و عقد، گرچه درصد خطا را کاهش می‌دهد اما چون معصوم در میان نشان نیست مصون از خطا نمی‌باشند (محقق حلی، بی‌تا: ۳/۱؛ عاملی جبعی، ۱۴۱۴: ۶/۲۹۹؛ انصاری، ۱۴۱۹: ۱/۱۸۴). لذا حکومت‌های غربی که بر اساس دموکراسی یعنی حکومت مردم بر مردم شکل گرفته مشروعیت به آن حکومت نمی‌بخشد. از نظر اسلام حکومت یکی از شئون الهی است که بر عهده پیامبر ﷺ بوده است لذا از این جهت، مردم هیچ‌گونه دخالتی در امر ایشان ندارند، بلکه آن حضرت به حکم نبوت، مقام زعامت مسلمانان را داراست. از آنجا که مذهب حقه شیعه، امامت را جانشین نبوت می‌داند معتقد است که اساس امامت، مرجعیت دینی است که حکومت بخشی از آن را تشکیل می‌دهد لذا حکومت و زعامت امامان نیز امری الهی است که مختص به ایشان است. آنچه پس از این در دوران غیبت می‌آید نوعی تحمل نیابت از غیر و متعلق به مردم است که توسط مجتهد جامع الشرایط اعمال می‌گردد.

جدا از مؤلفه‌های حکم و اطاعت که در مفهوم دولت وجود دارد برای دولت چهار عنصر عینی و مادی وجود دارد که جمع این عناصر به یک دولت عینی می‌بخشد: حاکمیت، قدرت، قلمرو و جمعیت. تعریف دولت معطوف به عنصر حاکمیت است و ماهیت اصلی دولت را شکل می‌دهد و دو مؤلفه اصلی حکم و اطاعت را در بر می‌گیرد.

اما سه عنصر دیگر به عنوان شروط لازم برای تحقق دولت و ظرف مناسب برای اعمال حاکمیت است؛ چرا که مجموعه معانی مندرج در مفهوم مقام و جایگاه دولت، هم به وضعیت، هم به موقعیت و به طور کلی هم به نفس ثبات و تداوم و هم به لوازم استقرار و ثبات وضعیت دلالت دارند (وینسنت، ۱۳۷۱: ۲۷). به این سه عنصر دیگر اشاره می‌کنیم:

قدرت

با توجه به توضیحاتی که درباره حکم و اطاعت از منظر قرآن ذکر شد، برخی از آیات قرآن این حکم و اطاعت را همراه با «قوت»، «غلبه» و «نصرت» که نمودها و مؤلفه‌هایی از «قدرت» هستند ذکر می‌نمایند. از این رو آنگاه که مسئولیت «حکم» را متوجه فردی در زمین می‌نماید آن را ملازم با عناصر «قدرت» می‌سازد و از آن‌ها می‌خواهد آنچه را که قرار است مبنای عمل برای فرمان راندن باشد با مؤلفه‌های قدرت اتخاذ شود و سپس فرمان رانده شود: ﴿تُخَذُّهَا بَقْوَةٍ وَأَمْرٍ قَوْمِكَ﴾ (اعراف/ ۱۴۵). چنان که این موضوع به عنوان یک قاعده عام در قرآن مطرح می‌شود که لازمه تحقق فرمان خدا همراه بودن آن با جدیت و قوت می‌باشد: ﴿خُذُوا مَا آتَيْنَاكُم بِقُوَّةٍ﴾ (اعراف/ ۱۷۱)؛ ﴿وَسَدِّدْنَا لِمَكَّةَ﴾ (ص/ ۲۰). قرآن مؤلفه‌های قدرت را در توانایی جسمی و مادی خلاصه ننموده و «دانش» را به عنوان یک مؤلفه عمده در این زمینه معرفی می‌نماید. همچنین درباره لزوم قدرت، آنگاه که موسی را در جهت تحقق حکم به سوی فرعون گسیل می‌دارد، به وی وعده تقویت و غلبه داده می‌شود: ﴿قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكَ مَلَأْنَا فَلَاصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِآيَاتِنَا أَنْتَ وَمَنْ اتَّبَعَكُمَا الْعَالَمُونَ﴾ (قصص/ ۳۵).

قرآن «غلبه» خداوند و پیامبران را به عنوان یک قاعده و سنت الهی ذکر می‌کند: ﴿كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي﴾ (مجادله/ ۲۱) و بر این مبنا فرمانبران از خدا و پیامبر را نیز در زمره غالبین و یاری شدگان می‌خواند: ﴿إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمُتَّصِرُونَ* وَإِنَّ جُنُدَنَا لَهُمُ الْعَالَمُونَ﴾ (صافات/ ۱۷۲-۱۷۳) و یاری و تأیید فرمانبران از خداوند و پیامبر را بر دشمنان نشان یادآور می‌شود.

قلمرو و جمعیت

در تعریف دولت ذکر شده است که مجموعه معانی مندرج در آن به لوازم استقرار و ثبات وضعیت دلالت دارند (وینسنت، ۱۳۷۱: ۳۷). از جمله لوازم استقرار این است که از

نظر جغرافیایی دولت در سرزمینی مشخص واقع شود و بر آن حکمرانی کند (همان: ۴۱). در قرآن مفهوم «تمکین در زمین» به معنای قدرت و ثبات پیدا کردن استفاده شده است و در موارد استعمال آن به عنوان لازمه و مقدمه تحقق حکم و طاعت به کار رفته است. همچنین «اسکان در زمین» به عنوان لازمه استقرار حکومت از اولین موضوعات مورد اختلاف پیامبران و مخالفان آن‌ها بوده است: ﴿فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ * وَلَنُسَكِّنَنَّكُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذَلِكَ لَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ﴾ (ابراهیم/ ۱۳-۱۴). از این رو قرآن لازمه انجام برخی کارهای ویژه پیامبران را تثبیت و استقرار می‌داند: ﴿الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَاللَّهُ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾ (حج/ ۴۱). چنان که در جایی دیگر لازمه عبودیت و اطاعت را استقرار و وجود زمینه امن می‌داند: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ (نور/ ۵۵). بر مبنای این قاعده کلی، قرآن مصادیق و مواردی از عینیت یافتن این استقرار و تثبیت را به عنوان لازمه تحقق حکم و اطاعت ذکر می‌کند، مانند فرمانروایی ذوالقرنین: ﴿إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا﴾ (کهف/ ۸۴) و یوسف: ﴿وَكَذَٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُونَ أَهْلِيهَا مِنْ حَيْثُ يَشَاءُ﴾ (یوسف/ ۵۶) و موسی: ﴿وَمَكَّنَّا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُم مَّا كَانُوا يَحْذَرُونَ﴾ (قصص/ ۶). تمام این آیات دلالت دارند که پیامبران تا سرزمین و بستر اجتماعی پیدا نمایند نمی‌توانند حکم خدا را عینیت و تحقق بخشند.

اکنون باید به این مسئله پرداخت که با توجه به اینکه حکم و اطاعت تنها برای خداوند است و هر گونه حکم و اطاعت دیگری نامشروع است، آیا خداوند متعال این حکم و اطاعت را برای افرادی دیگر نیز مشروع دانسته است؟ بررسی آیات، این نظریه را تقویت می‌کند که خداوند به برخی از افراد چنین مجوزی را اعطا نموده است. چنان که ذکرش رفت قرآن اطاعت و تبعیت از پیامبران را در راستای اطاعت و تبعیت از خداوند می‌داند و تبلور و عینیت اطاعت از خداوند را در زمین در اطاعت از پیامبر می‌داند: ﴿مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾ (نساء/ ۸۰). همچنین در قرآن به صورت خاص درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این تصریح وجود دارد که محمد پیامبر است که قبل از او نیز پیامبرانی آمده‌اند. آیا اگر او از دنیا رخت برنندد به پیشینیاتان برمی‌گردید: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا

رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ ﴿﴾ (آل عمران / ۱۴۴). در ادامه باید به آیاتی توجه کرد که نشانگر آن است که چون پیامبری مردم خویش را ترک می نمود وظیفه او به عنوان عهده دار حکم متوجه فرد دیگری می شد: ﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنْتَلِ عَهْدِي الظَّالِمِينَ ﴿﴾ (بقره / ۱۲۴). چنان که در آیه ملاحظه می شود چون ابراهیم پس از گذراندن امتحان های مختلف از سوی خداوند به وی مسئولیت اطاعت داده می شود و او این مقام را برای فرزندان خویش نیز طلب می کند خداوند پیشوایی و امامت را به عنوان عهد خود معرفی می کند که ستم کاران نمی توانند عهده دار آن شوند و امام در زبان عربی به معنای کسی است که به وی اقتدا شده است (راغب اصفهانی، ۱۳۶۲: ۲۰) و یا امام جامعه به معنای کسی که به وی اقتدا می نمایند و در رأس گروه قرار دارد تعریف شده است (ابن منظور، ۱۴۰۵: ۱۲).

از آیه ﴿يَحْكُمُ بِهَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الدِّينِ هَٰذَا وَآلُ الرَّائِبِينَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحِقَّتْ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَلَّوْا عَلَيْهِ شَهَدَاءَ﴾ (مائده / ۴۴) دیگر چنین استفاده شده است که «سه دسته ای را که آیه متذکر می شود احبار علمای دین هستند و ربانیون دارای درجه ای میان پیامبران و عالمان دینی هستند یعنی مقام پیشوایان معصوم (صدر، ۱۳۵۹: ۲۰). انجام این وظیفه را بر طبق این آیه در مرحله اول پیامبران و در مرحله بعد پیشوایان معصوم و در مرحله بعد عالمان دین عهده دار خواهند شد (ابن منظور، ۱۴۰۵: ۱۲).

در قرآن علاوه بر اینکه حکم برای خداست و برای تحقق حکم در زمین فرمان به اطاعت از پیامبر داده می شود و پیروی از پیامبر در ردیف پیروی از خداوند قلمداد می شود و پیامبر را به عنوان عهده دار حکم در زمین معرفی می کند. در راستای اطاعت از خدا و پیامبر پیروی دیگری را نیز مطرح می نماید: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ (آل عمران / ۵۹)؛ از خدا پیروی کنید و از پیامبر و صاحبان امر که از میان خودتان می باشند. چنان که ملاحظه می شود علاوه بر پیامبر از «صاحبان امر» نیز به عنوان کسانی که دستور به اطاعت از آن ها داده شده است یاد می شود. در آیه ﴿إِنَّمَا وَدَّعَى اللَّهُ رَسُولَهُ وَالدِّينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ (مائده / ۵۵) در کنار اینکه خداوند و پیامبر به عنوان ولی معرفی می شوند از ولایتی دیگر سخن به میان می آید که مفسران شیعه به اتفاق و حتی با استناد به منابع اهل سنت شأن نزول این آیه را درباره

حضرت علی علیه السلام ذکر نموده‌اند (مجلسی، ۱۴۰۲: ۱۸۳/۳۵-۲۰۰). بر این مبنا علاوه بر خداوند و پیامبر از علی علیه السلام نیز به عنوان ولی و سرپرست مؤمنان یاد می‌شود که به تفصیل دربارهٔ اینکه این ولایت از نوع ولایت پیامبر می‌باشد، توضیح داده‌اند (طباطبایی، بی‌تا: ۶/۲۵-۶). در این امر که ولی چگونه انتخاب می‌شود آرای اهل سنت مختلف است (ماوردی، ۱۴۰۶: ۲۰) اما آنچه وجه مشترک در نظر آنان به نظر می‌رسد انتخاب ولی است (همان). برخی حتی معتقدند که این امر با اعمال زور و قدرت حاصل می‌گردد و نیاز به گزینش و انتخاب نیز ندارد (قرطبی، ۱۳۷۲: ۱/۲۶۹). در نهایت امامت را از مصالح همگانی می‌دانند که به نظر خود امت نهاده شده است که هر کسی را که انتخاب کردند او پیشوا خواهد بود (ابن خلدون، ۱۴۱۷: ۲۴۱). اما شیعه معتقد که به انتصاب است؛ به عبارت دیگر امامت مقامی الهی و انتصابی و فعلی از افعال خداوند است (طوسی، بی‌تا: ۱۱۴-۱۱۱؛ نصیرالدین طوسی، بی‌تا: ۴۵۷). متکلمان شیعه وجوب و ضرورت فعل انتصاب ولی بر خداوند را نیز از طرق مختلف اثبات کرده‌اند (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۱: ۵۲-۵۴).

آنچه که مسلم است آن بخش از سخنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که در سند و صدورشان در میان محققان جای مناقشه نیست و البته به ادعای شیعه دلالت آن‌ها نیز مانند سندشان گویاست؛ مانند حدیث غدیر (امینی، ۱۴۰۳: ۱/۳۳-۳۵)، حدیث ثقلین (راضی، ۱۳۸۷: ۱۲-۲۳)، حدیث منزلت (شرف‌الدین، ۱۳۸۲: ۲۰۱-۲۱۲)، حدیث اثنا عشر خلیفه (صدوق، ۱۴۰۵: ۴۸۳؛ ابن حنبل، بی‌تا: ۱۰۷/۵)، دلالت بر انتصابی بودن ولایت در ضمن معرفی مصادیق دارند. بر اساس حدیث ثقلین، عترت پیامبر در هدایت امت، هم‌تراز قرآن کریم و تمسک به قول و فعل آنان، چون اطاعت قرآن، واجب است و مقتضای این وجوب اطاعت مطلق، عصمت و مصونیت از گناه و خطا در تبلیغ و عمل به دین است. شیعه پس از پیامبر صلی الله علیه و آله حکم خدا را در حکم و فرمان امامان معصوم می‌داند. سیوطی نیز ذیل آیهٔ تطهیر به عصمت سه امام اول و حضرت زهرا علیها السلام تصریح می‌کند (۱۳۶۵: ۱۹۸/۵).

این مسئله مهم است که اساسی‌ترین مسئولیت «عاهده‌داران حکم» گواهی به منظور هدایت انسان و حفظ انسان از انحراف در مسیر خلافتی که خداوند برای او تعیین نموده است می‌باشد و در این مقدار از مسئولیتی که متوجه عاهده‌داران حکم می‌باشد، انبیا و امامان و علما با هم شریک هستند و در عین حال تفاوت‌هایی در ایفای این نقش وجود

دارد. برای نمونه، پیامبر پیام آسمانی‌اش را بر اساس وحی الهی می‌رساند و امام رسالت الهی را که از پیامبر به او سپرده شده ابلاغ می‌کند و عالم دینی انسانی است که بر اثر کوشش و تلاشی درازمدت کتاب خدا را شناخته و ارزش‌های حیاتی آن را که با حرکت زمان سازگار است دریافته و با تقوایی که در رفتارش قرار داده است با همه این ویژگی‌ها می‌تواند گواه و مراقب بر اعمال انسان‌ها باشد. بدین ترتیب مسئولیت خط‌گواهی و شهادت در زمان غیبت پیشوای معصوم متوجه عالم دینی می‌شود (صدر، ۱۳۵۹: ۴۲). از این رو متکلمان شیعی ضرورت نصب جانشینانی را از سوی امام عصر عجل الله تعالی فرجه مطرح کرده‌اند (مفید، ۱۴۱۳: ۱۰۶؛ سید مرتضی، ۱۴۱۶: ۱۰۷). همچنین از دوازدهمین پیشوا پس از پیامبر اسلام که در حال حاضر عهده‌دار حکم می‌باشد و ولایت امر را از جانب خداوند عهده‌دار است درباره تکلیف مردم نسبت به مسائل روز این فرمان وجود دارد (ر.ک: حرّ عاملی، بی‌تا: ۱۸/باب ۱۱):

«وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ أَحَادِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حَجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حِجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ» (مجلسی، ۱۴۰۲: ۱۸۱/۵۳)؛ و اما در موضوعاتی که واقع می‌شود به کسانی که قول ما را نقل می‌کنند رجوع کنید که همانا اینان حجت من بر شما مردم هستند و من حجت خدا بر ایشانم.

منظور از حوادث واقعه، امور اجتماعی و رهبری جامعه مسلمانان است (موسوی خمینی، ۱۳۶۰: ۶۸) که خود دال بر ولایت فقیه جامع شرایط در جامعه کنونی ماست که در این مقال فرصتی برای تفصیل آن نیست.

نتیجه‌گیری

با طراحی الگوی جامع دولت در جامعه اسلامی بر اساس آموزه‌های دینی و نهادینه ساختن آن در میان حکومت‌مداران و آحاد جامعه، سازوکار خودکاری به وجود خواهد آمد که جامعه را به سوی هدف‌های مورد نظر اسلام در حوزه حکومت اسلامی هدایت می‌کند. رشد مادی و معنوی هدف کلان نظام اجتماعی اسلام است. سرمایه‌گذاری برای نهادینه کردن این الگوی قرآنی یک ضرورت برای دولت و حکومت‌مداران اسلامی است. الگوی جامع قرآنی مقاله حاضر مبتنی بر ملاحظات قرآنی، چارچوب مفید و مناسبی برای طراحی دولت و حکومت اسلامی در جامعه اسلامی به دست می‌دهد.

کتاب شناسی

۱. ابن حنبل، احمد، *المسند*، بیروت، دار صادر، بی تا.
۲. ابن خلدون، عبدالرحمن، *العبر*، تصحیح خلیل شحاده، چاپ دوم، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۷ ق.
۳. ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، قم، نشر ادب الحوزه، ۱۴۰۵ ق.
۴. امینی، عبدالحسین، *الغدیر*، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۰۳ ق.
۵. انصاری، مرتضی، *فرائد الاصول*، قم، مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۱۹ ق.
۶. جمعی از نویسندگان، *زیر نظر محمود یزدی مطلق (فاضل)*، امامت پژوهی، مشهد، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ۱۳۸۱ ش.
۷. جوادی آملی، عبدالله، *تفسیر موضوعی قرآن مجید*، تهران، رجا، ۱۳۷۲ ش.
۸. حر عاملی، محمد بن حسن، *وسائل الشیعه*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۹. حلی (محقق)، ابوالقاسم جعفر بن حسن، *المعتبر فی شرح المختصر*، تهران، مؤسسه الاعلمی، بی تا.
۱۰. راضی، حسین، *سبیل النجاه فی تمه المراجعات*، قم، مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی، ۱۳۸۷ ش.
۱۱. راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد، *المقدرات فی غریب القرآن*، تهران، مرتضوی، ۱۳۶۲ ش.
۱۲. سید مرتضی (علم الهدی)، ابوالقاسم علی بن حسین، *المقنع فی الغیبه*، تحقیق سید محمد علی حکیم، قم، آل البيت (علیهم السلام)، ۱۴۱۶ ق.
۱۳. سیوطی، جلال الدین عبدالرحمان، *الدر المنثور*، جده، دار المعرفه، ۱۳۶۵ ق.
۱۴. شرتونی، سعید، *اقرّب الموارد فی فصیح العربیة و الشوارد*، قم، مکتبه آیه الله العظمی مرعشی نجفی، ۱۳۶۱ ش.
۱۵. شرف الدین، عبدالحسین، *المراجعات*، قم، انصاریان، ۱۳۸۲ ش.
۱۶. صدر، سید محمد باقر، *خلافت انسان و گواهی پیامبران*، ترجمه جمال موسوی، تهران، روزبه، ۱۳۵۹ ش.
۱۷. صدوق، محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، *الخصال*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۵ ق.
۱۸. طباطبایی، سید محمد حسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، جامعه مدرسین، بی تا.
۱۹. طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن، *الرسائل العشر*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، بی تا.
۲۰. عاملی جعی، زین الدین بن علی، *مسالك الافهام الی تنقیح شرائع الاسلام*، قم، مؤسسه معارف اسلامی، ۱۴۱۴ ق.
۲۱. قرشی، سید علی اکبر، *قاموس قرآن*، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۴ ش.
۲۲. قرطبی، ابو عبدالله محمد بن احمد، *الجامع لاحکام القرآن*، تصحیح احمد عبدالعلیم بردونی، چاپ دوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۷۲ ق.
۲۳. ماوردی، محمد بن حسین، *الاحکام السلطانیة*، چاپ دوم، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۶ ق.
۲۴. مجلسی، محمد باقر، *بحار الانوار*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۲ ق.
۲۵. مفید، محمد بن محمد بن نعمان عکبری بغدادی، *الفصول العشره فی الغیبه*، قم، المؤتمر العالمی لالفیه الشیخ المفید، ۱۴۱۳ ق.
۲۶. موسوی خمینی، سید روح الله، *ولایت فقیه*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۰ ش.
۲۷. نصیرالدین طوسی، *تلخیص المحصل*، چاپ دوم، بیروت، دار الاضواء، بی تا.
۲۸. وینسنت، اندرو، *نظریه های دولت*، ترجمه حسین بشیریه، تهران، نی، ۱۳۷۱ ش.